

**Re-reading the Structure of Science of Principles with the Focus on
"Legal Validity" as a Prelude to the Interaction of Jurisprudence with
other Sciences**

Ali Elahi Khorasani*
Hamid Reza Tamaddon**

Received: 31/03/2020

Accepted: 25/06/2020

Abstract

In the credit reading of knowing the Shari'a sermons, we may consider the credits as literary or legal. In the first type, what exists is the offspring of the mind, which can change according to the societies and cultures that govern them. Legal validity, unlike the first type, does not only seek to influence the emotions of the audience, but also the origin of its identity in society and external realities. Legal validity, however, is rooted in literary validity, and in this legal discourse, the shari'a's rhetoric is like the rules laid down in the profession of rational legislation. Now the knowledge of principles can find a new formulation and division with the focus on legal validity and a logical and methodical course. According to this new division, there will be an opportunity to raise legal issues in jurisprudence and its interaction with other fields, contrary to the common structure, which seems incoherent and inattentive to the legality of rulings.

Keywords

Speeches, Literary Validity, Legal Validity, Ayatollah Sistani, Structure of the Science of Principles.

* Assistant Professor of the Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author), parsayan.ali@gmail.com

** PhD Student in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Imam Sadiq(AS) University, Tehran, Iran, tamaddon.hamid@gmail.com

بازخوانی ساختار دانش اصول با محوریت «اعتبار قانونی» به‌مثابه پیش‌درآمدی بر تعامل فقه با دیگر دانش‌ها

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۹

علی الهی خراسانی*

حمیدرضا تمدن**

چکیده

در خوانش اعتباری دانستن خطابات شرعی، ممکن است اعتبارات را ادبی بدانیم و یا قانونی. در نوع اول، آنچه وجود دارد زاده ذهن است که می‌تواند با توجه به جوامع و فرهنگ حاکم بر آن‌ها تغییر یابد. اعتبار قانونی اما بر خلاف نوع اول، تنها به دنبال تأثیرگذاری بر احساسات مخاطب نیست بلکه خاستگاه هویتی آن در اجتماع و واقعیات خارجی است. با این حال اعتبارات قانونی ریشه در اعتبار ادبی دارند و در این گفتمان قانونی، خطابات شارع به‌مثابه قوانینی هستند که بر مسلک تقنین عقلایی وضع شده‌اند. حال دانش اصول می‌تواند با محوریت اعتبار قانونی و یک سیر منطقی و روشمند، صورت‌بندی و تقسیم‌بندی نوینی یابد. بر اساس این تقسیم جدید، مجال برای طرح مسائل قانونی در فقه و تعامل آن با دیگر زمینه‌ها گشوده خواهد شد، بر خلاف ساختار رایج که بدون انسجام و بی‌توجه به قانونی بودن احکام به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی

خطابات، اعتبار ادبی، اعتبار قانونی، آیت‌الله سیستانی، ساختار علم اصول.

* استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول)

parsayan.ali@gmail.com

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران

tamaddon.hamid@gmail.com

مقدمه

دانش اصول فقه از قرن‌های گذشته تاکنون تلاش می‌کند فقیه بتواند حکم شرعی و قانون الهی را استنباط کند و آن را در اختیار مکلفان قرار دهد تا زندگی خود را بر اساس دستورات الهی تنظیم نمایند؛ بنابراین «حکم» در دانش اصول مرتبه و جایگاهی دارد که تمام مسائل و موضوعات دیگر در این دانش حول آن می‌گردد؛ از این رو شناخت ماهیت و ویژگی‌های حکم و قانون شرعی، اهمیتی تردیدناپذیر پیدا می‌کند.

از سویی دیگر شکل‌گیری حکومت‌های مبتنی بر قانون در برهه‌ای از حیات بشری و تداوم آن تا جهان معاصر به همراه ضرورت قانون‌گرایی در جوامع عقلایی سبب گشته است برخی دانشیان اصول در دهه‌های اخیر نگاه ویژه و دقت‌های علمی خویش را صرف این مفهوم نمایند و آن را جولانگاه نظریه‌پردازی خویش قرار دهند.

ارتباط پیدا کردن حکم و قانون به مفهوم «اعتبارات عقلایی» و شناخت دقیق اعتبار و موشکافی علمی این مفهوم، در زمان شاگردان سه‌گانه آخوند خراسانی، یعنی محقق نائینی، محقق اصفهانی و محقق عراقی نمود یافت و تا پیش از آن، بحث از اعتبار در دانش اصول کمتر اتفاق افتاده است.

شاگرد محقق اصفهانی که برخوردار از ذهن ژرف فلسفی بود، «اعتبار» را دستمایه تفکر خویش قرار داد و نوآوری‌هایی در آن رقم زد. علامه طباطبایی با ادامه دادن و تحول‌آفرینی مسیر استاد خویش - محقق اصفهانی - در بحث اعتبار، این سرفصل علمی را ارتقا بخشید تا آنجا که پیش از او چنین تحقیقی دیده نمی‌شود. از سویی دیگر در مکتب قم نیز، امام خمینی با طرح نظریه خطابات قانونی و توجه تام به اعتبارات و جداسازی آن از امور تکوینی و بهره‌گیری تفصیلی از ارتکازات عقلایی در مباحث فقهی خود نگرش‌های جدیدی از حکم و اعتبار رقم زد.

در دوران معاصر افزون بر علامه طباطبایی، دو تن از شاگردان برجسته آیت‌الله خوئی در درس و تحقیقات علمی خویش توجه ویژه‌ای به حکم‌شناسی و تحلیل اعتبار

نمودند. آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر و آیت‌الله سید علی سیستانی دقت‌های روزآمد در حکم‌شناسی صرف و نظریات قابل توجهی در این باره عرضه کردند. در این میان، آیت‌الله سیستانی که در منهج و روش اصولی خویش بسیار به مفهوم قانون و ارتکازات و تحلیل‌های عقلایی اهمیت و اصالت می‌دهد، بحث اعتبار را به‌طور تفصیلی و مستقل مطرح کرد. وی در اهمیت بخشیدن به اعتبار تا آنجا پیش می‌رود که تمامی مسائل و ابواب دانش اصول فقه را با محوریت «اعتبار قانونی» تقسیم و دسته‌بندی می‌نماید که تا پیش از او در اصول فقه پیشینه نداشته است.

بنابراین ابتدا به‌طور تفصیلی نسبت به مفهوم‌شناسی و تحلیل اصولی اعتبار قانونی خواهیم پرداخت و به برخی کاربردهای اصولی و فقهی آن اشاره می‌کنیم. سپس ساختار دانش اصول بر اساس اعتبار قانونی خواهد آمد.

۱. چستی اعتبار قانونی

۱-۱. تعریف اعتبار

ابتدا مناسب است به تعریف «اعتبار» اشاره شود. تفاوت میان امر اعتباری و تکوینی آن است که امر تکوینی، حقیقتی واقعی است که با اختلاف دیدگاه‌ها و تفکرات تغییر نمی‌یابد و نسبت ذهن بشر به آن، نسبت علم انفعالی به معلوم است. اما امر اعتباری عمل ابداعی ذهن است که فرد یا جامعه بدان می‌پردازند و نسبت عقل بشری با آن نسبت علم فعلی با معلوم است. بدین ترتیب امر اعتباری با تفاوت فرهنگ‌ها، دیدگاه‌ها و جوامع تغییر می‌کند (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ص. ۴۷).

به بیان دیگر اعتبار عبارت است از فعل به داعی تأثیر در احساسات و ذهنیت مردم به‌گونه خاص که بدان، موجود اعتباری محقق می‌شود. اما موجود تکوینی آن چیزی است که انسان نسبت به آن ادراک انفعالی دارد و بدین طریق به امر واقع در خارج اتصال پیدا می‌کند حال چه جوهر باشد چه عرض. در نتیجه موجود اعتباری، فعلی از افعال انسان است که حدود آن تابع اعتبار معتبر است.^۱

۲-۱. ویژگی اعتبار قانونی و تفاوت آن با اعتبار ادبی

اما امر اعتباری به اعتبار ادبی (اعتبار تنزیلی) و اعتبار قانونی (اعتبار اصیل) تقسیم می‌شود. اعتبار ادبی، دادن حد چیزی به چیز دیگر است. در برخی منابع تعریف آن به این صورت آمده است: «اعطاء حدّ شیء لشیء آخر» (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص. ۲۳۰؛ طباطبایی، بی‌تا، ص. ۱۱؛ طباطبایی، ۱۳۶۲، ص. ۱۲۹) که هدف آن تأثیرگذاری در احساسات و ادراکات جامعه است مانند دادن حدّ شیر به مرد شجاع با این هدف که هیبت و بزرگی او را در دل دیگران بکاریم (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ص. ۴۷). اعتبار ادبی را نیز می‌توانیم به «اعتبار با عنایت» تعبیر کنیم زیرا با عنایت می‌گوییم این مرد، شیر است. کسی که این اعتبار را به کار می‌برد و نیز شنوندگان می‌دانند که این مرد، شیر نیست اما به هدف دست‌کاری در احساسات و تأثیر در مخاطب این عنایت را لحاظ می‌کنند و این اعتبار را به کار می‌برند (ربانی، ۱۴۳۷ق، ص. ۱۸۹).

در اعتبار ادبی باید چیز دیگر یعنی مشبهه از مواردی باشد که بتواند تأثیر در احساسات مخاطب داشته باشد. حال مشبهه، امر واقعی باشد یا خیالی مانند رستم یا آنکه تأثیر در احساسات و ذهنیت مخاطب به سبب انسان‌های مشخصی باشد مانند حاتم. این اعتبار با اختلاف در جوامع، طبقات، زمان‌ها و مکان‌ها تفاوت پیدا می‌کند (مهري، بی‌تا، ج ۱، ص. ۱۸).

چنین اعتباری، اعتباری غیر متأصل محسوب می‌گردد چراکه هویتی اجتماعی ندارد بلکه عملی فردی است. علاوه بر آنکه مراد استعمالی در این اعتبار با مراد جدی تطابق ندارد. مراد استعمالی از بیان شیر در مثال همان معنای مشخص میان مردم است اما مراد جدی آن، عنایت در تطبیق معنای مشخص شیر بر فرد ادعایی یعنی مرد شجاع است (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ص. ۴۷).

اما اعتبار قانونی، ساخت وضعیتی متناسب با مصلحت فردی یا اجتماعی است.^۲ این‌گونه اعتبار، اعتباری متأصل و حقیقی به شمار می‌رود، زیرا دارای هویتی عمومی و

اجتماعی است. علاوه بر آنکه مراد استعملی در این اعتبار با مراد جدی تطابق دارد؛ مانند حکم به ملکیت، زوجیت، وجوب و ... عقلاً، اعتبار قانونی را مطابق با واقع و از امور خارجی می‌دانند و می‌توان از آن به «اعتبار بدون عنایت» تعبیر کرد (ربانی، ۱۴۳۷ق، ص. ۱۹۰).

بنابراین اعتبار ادبی با اعتبار قانونی در حقیقت، هدف و ویژگی تفاوت دارد. نسبت به تفاوت آن دو در «حقیقت» باید گفت با آنکه هر دو از مقوله اعتبار و عمل ابداعی به شمار می‌روند اما اعتبار قانونی وضعیتی مرتبط با جنبه عملی فرد یا جامعه به صورت مستقیم است مانند احکام تکلیفی یا به صورت غیرمستقیم با عمل ارتباط دارد مانند احکام وضعی. در نتیجه قانون، پیش‌راننده عملی (محرک) و بازدارنده فعلی (زاجر) به گونه مستقیم یا غیرمستقیم است. همچنان که اعتبار ادبی ارتباطی با ساحت رفتاری انسان ندارد و تنها به جنبه ذوقی و روحی انسان برمی‌گردد.

اما تفاوت دو اعتبار ادبی و قانونی نسبت به هدف چنین است که هدف از اعتبار قانونی، سرپرستی اراده انسان برای دستیابی به مصلحت و دوری از مفسده به شمار می‌رود. اما هدف از اعتبار ادبی، تأثیرگذاری بر احساسات مردم و ادراکات و امیال ایشان است.

فرق این دو اعتبار در ویژگی، آن است که ویژگی اعتبار ادبی عدم تأصل در خارج و نیز عدم تطابق مراد استعملی با مراد جدی در آن است و ویژگی اعتبار قانونی نیز تأصل خارجی با تطابق دو مراد استعملی و جدی محسوب می‌شود.

به بیان دیگر اعتبار قانونی دارای حقیقت و هویت اجتماعی است و اینکه چنین اعتباری متأصل است دقیقاً بدین معناست یعنی قرارداد و جعل شخصی نسبت به قانون، تأثیری ندارد تا آنکه به امضای عقلاً و موافقت جامعه یا دستگاهی عمومی برسد. برخلاف اعتبار ادبی که ابداع فردی است و هویتی در خارج و جامعه ندارد و بسته به

اتفاق و امضای جامعه نیست (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ص. ۴۸) البته روشن است که باید متناسب با فرهنگ و پذیرش جامعه باشد تا اعتبار ادبی در مخاطب تأثیر گذارد.

در مورد ارتباط بین اعتبار قانونی و اعتبار ادبی می‌توان چنین فرض کرد که هر اعتبار قانونی که شارع مقدس جعل کرده است مسبوق به اعتبار ادبی است (ربانی، ۱۴۳۷ق، ص. ۱۹۳). قانون‌گذار اسلامی متناسب با ذهنیت جامعه و ارتکازات ابتدایی مخاطب نسبت به مفاهیم قانونی، ابتدا از معنای لغوی کلمات و عبارات با عنایت استفاده می‌کند تا مخاطب بر اساس رشد جامعه برای پذیرش مفاهیم قانونی آماده شود.

به‌عنوان مثال حکم به وجوب، اعتبار قانونی است اما معنای وجوب در زبان عربی، ثبوت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۸۵۳؛ جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۲۳۱؛ ابن اثیر جزری، بی‌تا، ج ۵، ص. ۱۵۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص. ۷۹۳؛ فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص. ۶۴۸؛ واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص. ۴۶۳) و می‌تواند این‌گونه بوده باشد که در ابتدای تشریح، وجوب به‌صورت استعاره بیان و این حکم، امر ثابتی در ذمه مکلف تخیل می‌شده است که مقصود از آن ترتب عقاب در صورت ترک بوده است. به بیان دیگر وجوب به معنای همان ثبوت استعمال می‌شده است اما دارای عنایتی بوده است که مراد جدی آن است که حکم بر عهده مکلف ثابت است و با ترک آن مجازات می‌شود. چنین اعتبار ادبی (اعتبار تنزیلی و با عنایت) پس از تطور و تکامل و در اثر کثرت استعمال به اعتبار متأصل و بدون عنایت تبدیل می‌شود و وجوب به خود، اعتبار قانونی می‌گیرد و مراد جدی با مراد استعمالی یکی می‌شود. در نتیجه وجوب، اعتبار قانونی متطور از اعتبار ثبوت، لزوم و بعث با عنایت به قصد اشعار مکلف به ترتب عقاب بر ترک است (مهری، بی‌تا، ج ۱، ص. ۱۸).

مثال دیگر ملکیت است که به معنای سلطه با عنایت اعتبار می‌شده است و در حقیقت ملکیت در مبدأ وجود، یک اعتبار ادبی به شمار می‌رفت اما در اثر گذر زمان و بنای عملی جامعه عقلایی نسبت به آن و کثرت استعمال به اعتبار قانونی تحول یافت؛

یعنی اعتباری که به ساحت عمل فرد و جامعه ارتباط دارد و امری متأصل و دارای حقیقت اجتماعی است و نیز مراد استعمالی و مراد جدی در آن تطابق دارد.

۲. چگونگی تطبیق اعتبار قانونی بر مصادیق

ابتدا باید گفت ماهیات اعتباری که به اعتبار قانونی شکل گرفته‌اند دارای دو فرد هستند: حقیقی و اعتباری. در ادامه نمونه‌هایی از اعتبارات قانونی با افراد حقیقی و اعتباری آن بیان می‌شود.

«ظاهر و نجس» دارای فرد حقیقی است که عبارت است از اشیایی که آلودگی‌های محسوس را نداشته باشد یا آلوده به کثیفی‌های نجس باشد و نیز دارای فرد اعتباری است مانند کافر.

«میت» دارای فرد حقیقی است که عبارت است از حیوانی که در اصطلاح به «حتف انفه» مرده است و نیز دارای فرد اعتباری است که عبارت است از حیوانی که به‌گونه غیرشرعی ذبح شده است.

«دینار و درهم» دارای مصداق حقیقی است که عبارت است از مثقالی از طلا و نقره مسکوک و نیز دارای مصداق اعتباری است مانند پول‌های رایج نقدی.

«بعث و زجر» که دارای افراد حقیقی است مانند بیان امور ترغیب‌کننده یا نفرت‌زا از شیئی و نیز دارای فرد اعتباری است مانند صیغه امر.

اما مهم آنکه انطباق ماهیات تکوینی بر مصادیق خود، قهری است و جعل جاعل چه اثباتاً و نفیاً تأثیری در آن ندارد اما انطباق ماهیات اعتباری بر مصادیق خود تنها با جعل اضافی توسط کسی که اعتبار دست اوست انجام می‌گیرد. از این انطباق به‌وسیله جعل اضافی، به «متمم جعل تطبیقی و قانونی» تعبیر می‌کنیم.

در عرف، قانون و شرع مثال‌های زیادی از متمم جعل تطبیقی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:^۳

یک. در عرف: مانند سلام و تحیت. سلام نزد ما همان سخن متعارف است اما نمونه‌های مختلفی از سلام و تحیت وجود دارد؛ مانند سلام نظامی یا سلام به صورت دست بر روی هم یا بر روی سینه. تعظیم نیز نسبت به عرف‌های مختلف دارای مصادیق گوناگونی است؛ مانند ایستادن یا سر را به پایین بردن.

دو. در قانون: مانند آنکه قانون‌گذار، اوراق رایج طراحی شده را دینار یا درهم اعتبار می‌کند. یا آنکه مجموعه‌ای از زمین‌ها و نواحی را یک استان اعتبار می‌نماید.

سه. در شرع: مانند آنکه شارع مقدس حیوان ذبح شده به گونه‌ای خاص را مصداق مذکی و غیر آن را میته اعتبار کرده است. بلکه صحیح آن است که نماز و دیگر عبادات، ماهیات اعتباری هستند که در ادیان گوناگون بر افعال مختلف تطبیق داده شده است. بلکه نماز در دین اسلام دارای مصادیق مختلفی است و برخی روایات بدان اشاره دارد^۴ (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص. ۲۷۲).

بنابراین می‌توان گفت امور انشائی، ماهیات اعتباری هستند که به وسیله متمم جعل تطبیقی بر مصادیق خود تطبیق داده می‌شود و بر «ابراز» نیز تطبیق پیدا می‌کند (ریاض و یوسف، ۱۴۳۱ق، ج ۱، صص. ۶۵۲-۶۵۳).

۳. اقسام اعتبار قانونی و ارتباط میان آن‌ها

۳-۱. اقسام ترتبی اعتبار قانونی

ابتدا باید گفت رابطه میان موضوعات تکوینی و احکام، امری وضعی و قابل جعل و اعتبار است؛ مانند رابطه دلوک شمس به عنوان موضوع و حکم وجوب نماز. بدین خاطر نه عقل و نه عرف هیچ مانعی نمی‌بیند که ضد این حکم برای همین موضوع اعتبار شود. اما رابطه میان اعتبارات قانونی بدین گونه نیست. توضیح آنکه اعتبارات قانونی بر چهار قسم است:

اول. احکام جزایی؛ مانند وجوب اعاده، حکم به قتل، قصاص، حد یا تعزیر یا بیان مجازات اخروی.

دوم. احکام تکلیفی؛ مانند وجوب، حرمت و

سوم. احکام وضعی؛ مانند ملکیت، زوجیت، طهارت و نجاست.

چهارم. عقود و ایقاعات.

در این اقسام هرکدام از مراتب متأخر به منزله موضوع و مقوم عرفی برای مرتبه متقدم است؛ به عنوان مثال عقد بیع موضوع است برای حکم به حصول ملکیت و ملکیت، موضوع است برای حکم به عدم جواز تصرف در آن مگر با اذن مالک و چنین حرمتی، موضوع است برای حکم به عقاب اخروی یا ضمان.

همچنین حکم وضعی مانند نجاست، موضوع حکم برای وجوب اجتناب در اکل و شرب و نماز است. یا آنکه احکام تکلیفی مانند وجوب نماز، موضوع برای حکم جزایی است. دیدگاه شیخ انصاری که می‌گوید احکام تکلیفی مانند مقوم برای احکام وضعی هستند (انصاری، ۱۴۱۶ق، ج ۳، صص. ۱۲۶-۱۳۰) در حقیقت به مطلب فوق باز می‌گردد (مهری، بی تا، ج ۱، ص. ۱۸).

۲-۳. برخی ملاحظات

اول آنکه جعل هر مرتبه متأخری بدون مرتبه متقدم نزد عرف و عقلا لغو است به خلاف عکس آن. اگر فرض شود حکم تکلیفی از شارع مقدس یا عرف جعل شده اما بدون ترتب حکم جزایی بر آن، چنین جعل حکمی لغو خواهد بود؛ زیرا اثر مطلوب از جعل که اندفاع به سمت فعل یا ترک باشد حاصل نخواهد شد. همچنین اگر فرض شود حکم وضعی بدون ترتب حکم تکلیفی بر آن جعل شود، چنین چیزی لغو خواهد بود. یا حکم به نجاست چیزی و عدم وجوب اجتناب از آن و نیز جعل عقد یا ایقاع بدون اثر وضعی، همگی این فروض لغو و بیهوده خواهد بود.^۷

دوم آنکه هر حکمی از مرتبه متقدم با هر حکمی از مرتبه متأخر ارتباط ندارد بلکه این ارتباط بر اساس سنخیت بین دو حکم است. از احکام تکلیفی آنچه که مناسب با حکم نجاست است، وجوب اجتناب می‌باشد و عرف میان جعل نجاست و عدم

و جوب اجتناب تناقض می‌بیند. همچنین عرف میان جعل لفظ «بعت» برای انشای عقد بیع با حکم به عدم ترتب ملکیت ناسازگاری روشنی مشاهده می‌کند یا همچنین میان جعل و جوب برای چیزی و حکم به عدم مجازات. نتیجه این دو نکته آن است که ارتباط اعتبارات قانونی با یکدیگر، واقعی است و قابل جعل و اعتبار نیست و الا وجهی برای لغویت در صورت انفکاک دو مرتبه از یکدیگر و نیز تناقض در صورت عدم سنخیت و تناسب دو حکم نسبت به هم وجود نداشت (مهری، بی تا، ج ۱، ص ۱۸).

۴. کاربرد اعتبار قانونی در فقه و اصول

شاید ابتدا به نظر برسد تقسیم اعتبار به اعتبار ادبی و قانونی نکته لطیف و دقیقی است که تنها برای تبیین زوایای مختلف مقوله اعتبار قابل توجه است که از این مطلب فراتر نمی‌رود و کاربردی در مباحث اصولی ندارد. اصول فقه از اعتبار قانونی سخن می‌گوید و اعتبار ادبی به ادبیات و بلاغت تعلق دارد. در نتیجه این تقسیم بندی تغییری را در مباحث اصولی یا فقهی ایجاد نمی‌کند و تنها یک نکته تحلیلی در مورد اعتبار به شمار می‌رود.

اما بر خلاف این ذهنیت باید گفت در علم اصول و حتی در فقه، بین اعتبار ادبی و اعتبار قانونی گاهی خلط صورت گرفته است که با تفکیک این دو اعتبار از هم، نتایج اصولی یا فقهی متفاوتی خواهیم داشت. در اینجا مثال‌هایی را از دانش اصول و نیز فقه اشاره می‌کنیم و خواهیم دید چگونه این تقسیم بندی و توجه به دو گونه اعتبار مختلف، چگونگی ورود به مسئله و نتیجه یک بحث را تغییر می‌دهد.

۴-۱. نمونه‌های اصولی

یک. قاعده طهارت که در کتاب‌ها با این روایت عنوان می‌شود: «کل شیء لک نظیف حتی تعلم أنه قدر فإذا علمت فقد قدر» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۸۵)؛ پرسشی که مطرح می‌شود آن است که مفاد این حدیث، اعتبار قانونی است یا اعتبار ادبی؟

اگر مقصود، اعتبار قانونی باشد روایت فوق، بیانگر جعل حکم ظاهری است که اختصاص به حالت عدم علم به قذارت دارد. این حکم، طهارت ظاهری نامیده می‌شود که در صورت علم به خلاف استمراری ندارد. اگر خلاف منکشف شد اجزاء برخلاف قاعده است و نیاز به دلیل خاص دارد؛ زیرا نجس مجزی از طاهر نیست.

اما اگر مفاد حدیث اعتبار ادبی باشد مقصود آن است که مشکوک نازل منزله شیء طاهر خواهد بود و این نوع تنزیل یک مجاز ادبی به شمار می‌رود. این تنزیل ادبی به لحاظ تمامی آثار تکوینی و تشریحی و بدون جعل هیچ حکم شرعی اعم از واقعی و ظاهری صورت می‌گیرد. بدین ترتیب مفاد روایت مقید به حالت شک نیست، بلکه قید حالت عدم قید شامل جهل مرکب، غفلت و نسیان نیز می‌شود. در نتیجه انکشاف خلاف تصویری ندارد زیرا اگر علم به قذارت حاصل شود در واقع از باب تغییر موضوع است نه آنکه انکشاف خلاف رخ داده باشد. تعبیر موجود در متن روایت «فإذا علمت فقد قدر» نیز با همین مطلب هماهنگ است.

دو. جعل علمیت و طریقت مانند قول امام(ع): «فما أدى فعنى يؤدى» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷، ص. ۱۳۸) که محقق نائینی معنای حجیت اماره را اعتبار آن به صورت علم تبعیدی می‌داند (خویی، ۱۳۵۲، ج ۲، ص. ۱۰۲).

باید گفت جعل علمیت آیا یک نوع اعتبار قانونی است به گونه‌ای که حکم ظاهری را در پی دارد که پس از انکشاف واقع بقائی برای آن نیست یا آنکه چنین جعلی تنزیل و اعتبار ادبی به شمار می‌رود و اساساً حکم ظاهری را به دنبال ندارد؟

سه: جعل مستقل بعضی از احکام وضعی مانند جزئیت، شرطیت و مانعیت. پیرامون این مطلب به تفصیل بحث شده است. به طور مثال آیت‌الله خویی جعل مستقل حکم وضعی را نمی‌پذیرد بلکه مولا در مقام جعل جزئیت، امر به مرکب می‌کند تا از این امر به مرکب جعل جزئیت انتزاع شود. هم‌چنین مولا اگر می‌خواهد جعل شرطیت یا مانعیت نماید امر به شیء مقید می‌کند که قید آن وجودی یا عدمی است در نتیجه از

این امر مقید، معنای شرطیت و مانعیت انتزاع می‌گردد (بهسودی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص. ۸۲).

در مقابل برخی بزرگان مانند امام خمینی بر آن است که جعل ابتدایی جزئیت و مانعیت منع عقلی ندارد (سبحانی، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص. ۳۷۱).
اما باید گفت در اینجا میان اعتبار قانونی و اعتبار ادبی خلط شده است. گفته شد اعتبار ادبی، نوعی ابداع فردی است که حقیقتی در جامعه ندارد و تنها ذوق و تخیل جامعه آن را ایجاد می‌نماید. اما اعتبار قانونی اصالتی اجتماعی دارد که از پذیرش جامعه ناشی می‌شود. بدین ترتیب انسان اگر بخواهد برای شخصی اعتبار ملکیت نماید چنین عملی اعتبار قانونی به شمار نمی‌رود مگر آنکه جامعه چنین اعتباری را امضا کند و قوه قانون‌گذاری و قوه مجریه متعهد به حمایت و دفاع از آن شود که چنین اعتباری، اعتبار متأصل خواهد شد.

بنابراین اگر جعل شرطیت و جزئیت دارای ارتکاز اجتماعی و پذیرش عقلایی است، اعتبار قانونی محسوب می‌شود و ابداع مستقل آن صحیح است و آثار مطلوب آن بر چنین اعتباری بار می‌شود. اگر این سخن مورد پذیرش قرار نگرفت، جعل شرطیت و جزئیت تنها یک اعتبار ادبی به شمار می‌رود و به سطح جعل قانونی مستقل نمی‌رسد (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ص. ۶۶-۷۰).

۴-۲. نمونه‌های فقهی

یک. در برخی متون روایی از زکات با این تعبیر عنوان شده است: «اوساخ ایدی الناس» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص. ۲۶۸)؛ زکات، کثیفی‌هایی در دستان مردم است. ممکن است چنین پرسشی مطرح شود که زکات، حق فقرا در دارایی‌های ثروتمندان است پس چگونه اسلام این حق را امری کثیف و پلید می‌داند؟! لازمه چنین تعبیری تحقیر فقیران و توهین به ایشان و ایجاد شدن فاصله طبقاتی میان تهی‌دستان و ثروتمندان است.

اما در پاسخ باید گفت این تعبیر، یک نوع اعتبار ادبی است نه اعتبار قانونی. گذشت که حقیقت اعتبار ادبی عبارت است از قرار دادن حد چیزی به چیز دیگر با هدف تأثیرگذاری بر احساسات و ذهنیت مخاطب.

بحث مورد نظر اشاره به یک پدیده تاریخی دارد. خاندان عبدالمطلب نزد پیامبر(ص) می‌روند و از او می‌خواهند که آنان را از کارگزاران صدقات قرار دهند تا از صدقات نصیبی داشته باشند. اما پیامبر(ص) نمی‌خواستند چنین درخواستی را اجابت کنند (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص. ۲۶۸). شاید بدین علت که نمی‌خواستند تمام وظایف دولت اسلامی در دست بنی‌هاشم باشد؛ زیرا موافقت با چنین کاری باعث می‌شد در قلب‌های آنان حالتی غیراخلاقی پیش آید و بنی‌هاشم به استبداد و گرفتن تمامی پست‌ها و مراکز بپردازند.

پیامبر(ص) برای آنکه آنان را از انجام چنین کاری بازدارند، این تعبیر را به کار بردند که صدقات همچون نجاستی در دستان مردم است. این یک نوع تعبیر ادبی است که نفوس و احساسات مخاطب را از این عمل باز می‌دارد؛ در نتیجه تعبیری قانونی نیست تا آثار قانونی نجاست بر صدقات بار شود، مانند وجوب ازاله نجاست از مسجد مانند سایر نجاسات. بنابراین با تفکیک دو نوع اعتبار ادبی و قانونی، می‌توان به فهم درست این روایت دست یافت.

دو. پیامبر(ص) فرمودند: «علی الید ما أخذت حتی تؤدی» (احسائی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص. ۲۲۴؛ بیهقی، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص. ۹۵).

بیشتر فقیهان چنین سخنی را اعتبار قانونی دانسته‌اند که مفاد آن استقرار مالیت آنچه گرفته شده بر ذمه گیرنده است. اما باید گفت چنین سخنی تنها یک تعبیر ادبی به شمار می‌آید و فقط کنایه از ضمان هنگام تلف است.

سه. تفاوت میان حق و ملک. محقق نائینی فرق بین حق و ملک را تشکیکی می‌داند (نائینی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص. ۴۱؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۴۱) بدین گونه که هر دو

عبارت است از اختصاص به شیء؛ اما ملکیت، مرتبه اقوی از حق در این اختصاص است (آملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص. ۹۲). محقق اصفهانی بدین سخن نقد وارد ساخته که ماهیت اختصاص، یا از مقوله جده است یا از مقوله اضافه گرفته شده است. اما هر دو مقوله نیز از اعراض بسیطه هستند و تشکیک و تفاوت به شدت و ضعف در آنها بی-معناست (اصفهانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص. ۵؛ بجنوردی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص. ۶۶).

اما درست آن است که گفته شود ماهیت اختصاص، اگر اعتبار ادبی باشد، تشکیک و تفاوت در آن تصویری ندارد زیرا اعتبار ادبی عبارت است از امری که نازل منزله شیئی تکوینی شود که اصل منزل علیه محفوظ در منزل است. به عبارت دیگر با اعتبار ادبی، ملکیت جانشین ملکیت تکوینی می‌شود و در این ملکیت اعتباری اصل ملکیت تکوینی و خصوصیات آن که مربوط به اصل آن است حفظ می‌گردد. در نتیجه از آنجایی که اصل ملکیت تکوینی غیر قابل تشکیک است، جانشین اعتباری آن نیز امکان تشکیک ندارد.

اما اگر بنا بر نظر صحیح، ملکیت را اعتباری قانونی دانستیم می‌تواند تشکیک در آن راه یابد؛ زیرا درست است که مبدأ اعتبار قانونی، اعتبار ادبی می‌باشد که جانشین اصل تکوینی شده است، اما بر اثر تحول و تکامل دارای هویتی اجتماعی گشته و به‌عنوان حقیقتی در ارتکاز جامعه عقلایی شکل گرفته و در نتیجه به اعتبار قانونی تبدیل شده است. در نتیجه اصل تکوینی در اعتبار قانونی جایی ندارد و از این رو تشکیک اعتباری می‌تواند صورت گیرد. بدین معنا که قانون‌گذار گاهی نوعی از اختصاص را به‌صورت مؤکد جعل می‌کند و آن را ملک می‌نامد و گاهی نیز آن را به گونه غیر مؤکد جعل می‌نماید و حق می‌نامد.

بنابراین تفاوت حق و ملک به اعتبار و جعل برمی‌گردد نه آنکه فرق آن دو بنا بر ماهیت و حرکت اشتدادی تکوینی باشد؛ چراکه حرکت در اعتباریات محال است.

نتیجه این بخش آنکه اعتبار ادبی، اعتباری تنزیلی است که حد شیء برای شیئی دیگر قرار داده می‌شود و مراد جدی آن غیر از مراد استعمالی است اما اعتبار قانونی، اعتباری اصیل به شمار می‌رود که بر اساس نیاز و تکامل جامعه برمی‌خیزد و مراد جدی با مراد استعمالی هماهنگی دارد و بر اساس تفاوت اعتبار قانونی با اعتبار ادبی می‌توان به برداشت دقیق‌تری از آیات و روایات دست یافت (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ص. ۷۰-۷۱).

نقش اعتبار قانونی در بازسازی ساختار دانش اصول

بر اساس ساختار اعتبارمحور^۷ ابتدا باید گفت مبادی تصدیقی هر علمی یا بدیهی است که نیازی به پژوهش ندارد یا نظری است که باید در دانش دیگری به‌عنوان مقدمه علم مورد بحث قرار گیرد. علم فقه از آنجا که به حکم شرعی می‌پردازد و حکم نیز نوعی اعتبار به شمار به می‌رود به دانش دیگری نیاز است که از مبادی تصدیقی حکم شرعی سخن گوید. به سخن دیگر این دانش از اعتبار و اعتبار شرعی و اقسام و شرایط آن بحث می‌کند. به چنین دانشی اصول فقه می‌گوییم.

ساختار بحث‌های اصول که بر اساس «اعتبار» شکل می‌گیرد بدین ترتیب است:

۱. تعریف اعتبار
۲. تقسیم اعتبار به اعتبار ادبی و قانونی
۳. ارتباط بین این دو اعتبار
۴. اسلوب جعل اعتبار قانونی
۵. مراحل اعتبار قانونی
۶. اقسام اعتبار قانونی
۷. ارتباط بین این اقسام
۸. اقسام قانون تکلیفی و قانون وضعی
۹. عوارض احکام قانونی
۱۰. وسایل ابراز حکم قانونی

۱۱. وسایل کشف حکم قانونی

۱۲. اطمینان به وسایل

۱۳. تعارض اثباتی و ثبوتی بین احکام قانونی

۱۴. تنافی بین قوانین در مقام عمل و تطبیق

۱۵. تعیین قانون هنگام نبود وسیله اعلامی

این ساختار که بر محور اعتبار به چینش مباحث اصول پرداخته است تنها برای استنباط حکم شرعی که فقیهان از آن استفاده نمایند مفید نیست بلکه حتی در زمینه‌های قانونی مانند قضا، وکالت و دیگر مباحث حقوقی نیز می‌توان ساختار مذکور را به کار برد (قطیفی، ۱۴۱۴ق، ص. ۴۶).

۵. چالش‌های ساختار اعتبار محور

آیت‌الله علی‌اکبر رشاد نسبت به ساختارمندی دانش اصول بر اساس محور اعتبار قانونی و مبادی آن در نظریه اعتبار قانونی، ده اشکال بیان کرده‌اند که هر اشکال از ناقد محترم ذکر و پاسخ بدان نیز توسط نویسندگان می‌آید.^۱

۵-۱. عدم امکان محوریت اصول به وسیله اعتبار قانونی

فقه بر معانی مختلفی اطلاق می‌شود: گاهی بر فهم شریعت به معنای اعم (کل دین) اطلاق می‌شود که از آن به فقه اکبر تعبیر می‌گردد؛ و گاهی بر شریعت به معنای اخص یعنی تکالیف جعل شده از سوی خداوند برای بندگان و گاهی دیگر بر علم مدون شده برای بیان استدلالی تکالیف و احکام با توجه به انواع مختلف آن مانند ظاهری و واقعی، اولی و ثانوی و ... اطلاق می‌شود. موضوع هر یک از این اطلاقات ذکر شده و نیز مسائل و مبادی آن با دیگری متفاوت است. ظاهر در نظریه اعتبار قانونی آن است که اطلاق سوم و علم فقه اراده شده است. زیرا علم اصول از مبادی «علم فقه» بحث می‌کند نه از مبادی فقه اکبر و نه شریعت به معنای اخص. حال آنکه بحث از اعتبار بحث از مبادی شریعت به معنای اخص است. در نتیجه بحث اعتبار از مسائل فلسفه

شریعت (یا فلسفه فقه احیاناً) به شمار می‌رود. اگر بپذیریم که اعتبار از مبادی علم فقه باشد، اما باید گفت اعتبار یکی از مبادی علم فقه است نه محور و موضوع اصلی آن، زیرا مبادی علم فقه بسیار گسترده و مختلف است.

پاسخ

اعتبار به معنای حکم شرعی است و شریعت به معنای اخص همین مجموعه احکام شرعی و اعتبارات شارع است؛ بنابراین نمی‌توان گفت اعتبار از مبادی شریعت به معنای اخص است.

۵-۲. اعتبارشناسی در فقه و فلسفه فقه

اگر محور بحث در علم فقه، حکم شرعی باشد و حکم نیز نوعی از اعتبار به شمار رود، بحث از اعتبار باید بر عهده فقه باشد نه اصول. الا اینکه گفته شود آنچه که در فقه بحث می‌شود «معتبر» است نه اعتبار (در فقه، از مفاد اعتبار سخن گفته می‌شود نه خود اعتبار). اما در جواب می‌گوییم آنچه در فهرست تنظیم مباحث اصول در نظریه اعتبار قانونی آمده است در حقیقت مهم‌ترین محورهای بحث از مبادی اعتبار است که بر عهده فلسفه فقه یا فلسفه اصول می‌باشد. به هر روی، محورهای پیشنهادی در فهرست مباحث دانش اصول از سنخ مباحث فلسفی است نه اصولی.

پاسخ

در علم فقه به دنبال کشف حکم شرعی در موضوعی مشخص و استناد آن به منابع دین هستیم. اما قواعد عامه و فرآیند کشف حکم شرعی و منطق استناد به دین در دانشی دیگر به نام اصول فقه است. حال اگر حکم شرعی، اعتبار قانونی دانسته شد سخن از مبادی تصدیقی آن، حقیقت اعتبار شرعی، اقسام و لواحق اعتبار قانونی / حکم شرعی که در محورهای پانزده‌گانه ذکر شده است همگی در راستای فرآیند کشف حکم شرعی در فقه است. در فلسفه فقه یا فلسفه اصول به هیچ وجه از قواعدی که ما را به حجت در

فقه برساند سخن گفته نمی‌شود. روشن است سنخ این قواعد با محوریت قرار گرفتن اعتبار قانونی برای دستیابی به حجت در فقه، تبدیل به مسائل فلسفی نمی‌شود!

۳-۵. ابهام جایگاه اصول عملیه در ساختار اعتبارمحور

مباحث علم فقه در حکم شرعی به معنای اخص آن (وضع شارع بعینه واقعاً و در نفس الامر) خلاصه نمی‌شود بلکه درباره اصول عملیه چه شرعی یا عقلی نیز بحث می‌شود. الا اینکه گفته شود مفاد اصول عملیه، احکام ظاهری است و تکالیفی شرعی است برای کسی که شرایط آن را دارد و اصول عملیه عقلی نیز حجت به معنای اعم است. ملحق کردن بحث اصول عملیه به بحث اعتبار از باب «تعیین قانون هنگام نبود وسیله اعلامی» محل تأمل است.

پاسخ

اگر وسایل ابراز حکم قانونی در میان نبود حال به دلیل فقدان، اجمال یا تعارض باید به دنبال قانون در این حالت گشت. حال گاهی علم اجمالی وجود دارد و گاهی با نبود علم اجمالی، آیا احتمال تکلیف منجز است یا اختصاص به قوه احتمال یا اهمیت محتمل دارد که بحث از براءت و احتیاط است. همچنین مباحث تخییر، اشتغال و استصحاب در این بخش می‌آید. در حقیقت موضوع تمام این مباحث در اصول عملیه، حکم جزایی (مندمج در هر اعتبار قانونی) و بیان عدم فعلیت آن یا چگونگی فعلیت آن در شرایط مختلف ادراکی انسان نسبت به اعتبار قانونی است؛ مانند ترخیص شارع در عدم اعتنا به احتمال تکلیف که موضوع بحث براءت شرعی است.

۴-۵. موضوع اصول، اعتبار شرعی نه اعتبار قانونی

موضوع اصول - اگر اعتبار باشد - قسم خاصی از اعتبار یعنی اعتبار قانون است که مبادی وسیطه برای اعتبار شرعی به شمار می‌رود بلکه باید گفت موضوع اصول فقط همان مبادی «حکم شرعی» است. این مطلب با فرض این است که مبادی به معنای «ادله» باشد. اما اگر مبادی به معنای «مبانی» - که اطلاق آن بر مبادی وسیطه و بعیده فقط

صحیح است- باشد موضوع اصول، اصلاً اعتبار قانونی نخواهد بود. به بیان دیگر مبادی، حسب قرب و بعد از ذی المبادی به سه قسم بعیده، وسیطه و قریبه تقسیم می‌شود؛ زیرا اعتبار مثلاً دارای مراتبی است و آنچه در اصول یا فلسفه فقه بحث می‌شود فقط همان مبادی اعتبار شرعی است نه مطلق اعتبار - اعم از قانونی و ادبی و غیره- و نه اعتبار قانونی به صورت مطلق بلکه باید گفت موضوع، اعتبار شرعی است که قسمی از قانونی می‌باشد زیرا مبادی بعیده به هیچ وجه نمی‌تواند مبدأ عزیمت به مسائل فقه باشد.

پاسخ

حقیقت حکم شرعی چه تکلیفی و وضعی تفسیر به اعتبار قانونی می‌شود که تعریف و ویژگی‌های آن گذشت. در نظریه اعتبار قانونی، تفاوتی میان حقیقت حکم و اعتبار شرعی با اعتبار قانونی نیست. به اشتباه، دوگانه دانستن حکم شرعی و اعتبار قانونی، سخن را به تفسیر مبادی کشانده است که تأثیری در بحث ندارد.

۵-۵. ناهماهنگی در محورهای پانزده گانه

نسبت به محورهای پانزده گانه دانش اصول با محوریت اعتبار قانونی باید گفت برخی از آنها از مبادی «بعیده» برای اعتبار است یا به بیان دیگر از مبادی مطلق اعتبار است؛ مانند محورهای ۱، ۲ و ۳ و برخی از مبادی وسیطه برای اعتبار است؛ مانند محورهای ۴، ۵، ۶ و ۷؛ و مبادی اختصاصی دیگری برای اعتبار شرعی وجود دارد که نظریه اعتبار قانونی هیچ اشاره‌ای بدان نکرده است؛ و اگر موضوع اصول، اعتبار باشد بحث از اعتبار به صورت مطلق و به وصف عام، از شئون فلسفه مضاف به اصول است اگر بپذیریم موضوع اصول اعتبار باشد و الا از مسائل فلسفه مضاف به فقه خواهد بود.

پاسخ

همه محورهای پانزده گانه مذکور از مبادی تصدیقی، عوارض، اقسام و لواحق حکم شرعی / اعتبار قانونی به شمار می‌رود. تمامی این محورها حول مطلق اعتبار نیست بلکه

محور مسائل دانش اصول، اعتبار قانونی است و تنها تعریف اعتبار، دارای وصف عام است که اولین محور و مقدمه مباحث دیگر است. اگر قرار باشد تعریف هر اصطلاحی در اصول، ملحق به فلسفه مضاف به اصول شود باید تمامی تعریف‌های اصطلاحات اصولی مانند تعریف مطلق و مقید، تعریف ظهور، تعریف استصحاب و ... را از علم اصول خارج کرد و در فلسفه اصول گنجانند!

۵-۶. عدم انحصار مبادی فقه در مبادی احکامی

مبادی فقه بسیار زیاد است و منحصر به مبادی احکامی که اعتبار یکی از آنهاست نمی‌باشد. الحاق سایر مبادی فقه به مبادی احکامی ممکن نیست مگر با تکلف.

پاسخ

محورهای پانزده‌گانه به هیچ وجه بیانگر مبادی فقه نیست بلکه مبادی تصدیقی حکم شرعی / اعتبار قانونی است.

۵-۷. تجمیع مبادی تحت مبادی علم فقه

بر فرض که بپذیریم لازمه آن تجمیع همه مبادی (قریبه، وسیطه و بعیده) تحت مبادی علم فقه است که التزام بدان شایسته نیست و تبعات باطلی دارد.

پاسخ

گفته شد که اساساً محورهای پانزده‌گانه دانش اصول در نظریه اعتبار قانونی از مبادی علم فقه به شمار نمی‌رود.

۵-۸. خروج بسیاری از مباحث از اصول

بسیاری از مباحث اصول مانند اصول عملیه و مخصوصاً اصول عملیه عقلی از مبادی حکم نیست چه رسد به آنکه از مبادی احکام شرعی باشد!

پاسخ

مورد اصول عملیه نبود راه‌های ابراز اعتبار قانونی است که می‌تواند به دلیل فقدان، اجمال یا تعارض دلیل باشد.

۵-۹. درهم آمیختگی فلسفه فقه و اصول

بیشتر آنچه که در فهرست محورهای دانش اصول که همان مسائل اصول در نظریه اعتبار قانونی می‌باشد در حقیقت از شئون فلسفه فقه است حال آنکه اصول، منطق فقه به شمار می‌رود. حداقل اشکالی که ساختارمندی اصول بر اساس اعتبار قانونی وجود دارد، درهم آمیختگی مسائل متباین دو علم فلسفه فقه و اصول است.

پاسخ

این محورهای پانزده‌گانه از مبادی تصدیقی و اقسام، عوارض و لواحق حکم شرعی / اعتبار قانونی است. این محورها، مبادی فقه را دنبال نمی‌کند بلکه از آنجا که محور مباحث فقه، حکم شرعی است، به مبادی حکم شرعی / اعتبار قانونی می‌پردازد. در مرزبندی میان فلسفه فقه و اصول باید بسیار دقت داشت. اصول، منطق فقه است و محور مباحث فقه، حکم شرعی است. نظریه اعتبار قانونی بر آن است که تمام مسائل دانش اصول را بر محوریت حکم شرعی که به اعتبار قانونی تفسیر می‌کند، تنظیم و ساختارمند نماید. روشن است که فلسفه فقه نباید جای منطق فقه و ابزار حجت در استنباط حکم شرعی را بگیرد. بی‌تردید فلسفه فقه (بنا بر هر تعریفی) بر اساس محوریت مباحث فقه که حکم شرعی است شکل نمی‌گیرد.

۵-۱۰. دوگانگی اعتبار و حجت

در نظریه اعتبار قانونی، موضوع اصول «حجت در فقه» است. در نتیجه حجت، محور اساسی نسبت به مباحث این علم است. اما این با فرض اینکه «اعتبار» همچون محور اصول باشد سازگاری ندارد. هر کدام از طرح «اعتبار» و «حجت» می‌تواند جداگانه محور تنظیم مطلوب دانش اصول باشد؛ در نتیجه برای دفع تعارض بین این دو نمی‌توان یکی را بر تعیین موضوع علم اصول محقق و دیگری را بر پیشنهاد موضوع علم اصول مطلوب حمل کرد!

برخی اساتید خارج اصول نیز در بیان دیگری تقریباً همین اشکال را متوجه نظریه اعتبار قانونی دانسته‌اند (شهیدی پور، بی تا، ج ۱، ص. ۸۱).^۹

پاسخ

«حجت» یعنی مثبت حکم شرعی. در ساختارمندی دانش اصول که منطبق و مقدمه فقه است می‌توان دو نگاه را دنبال کرد. یکی آنکه به جنبه «مثبتیت» نظر داشت که حاصل آن ساختار حجیت‌محور نسبت به مسائل اصول خواهد بود و دیگر آنکه می‌توان رویکرد ساختارمندی در اصول را بر اساس «حکم شرعی» و مبادی تصدیقی و اقسام، عوارض و شرایط آن قرار داد که در نظریه اعتبار قانونی حکم شرعی همان اعتبار قانونی است. بنابراین موضوع در هر دو ساختار اصول، یکی است و همان حجت در فقه می‌باشد اما با دو رویکرد به همین موضوع. اگر جنبه مثبتیت و خود حجت، محور ساختار اصول قرار گیرد، این ساختار به موضوع علم اصول نزدیک شده است و اگر حکم شرعی و مبادی تصدیقی آن به عنوان محور ساختار اصول باشد به محوریت علم فقه که مقصد اصول است نزدیکی صورت گرفته است. حال یک ساختار می‌تواند به اندیشه مطلوب نزدیک باشد و یک ساختار می‌تواند به وضعیت موجود نزدیک باشد و روشن است پیشنهاد دو ساختار نوین برای دانش اصول هیچ عیب و ایرادی به شمار نمی‌رود.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

به نظر می‌رسد نگرش قانونی به خطابات شرعی گرچه نگاهی نو به علم اصول و ساختار آن به شمار می‌آید اما می‌تواند گامی رو به جلو در جهت توجه فقه به واقعیات عالم خارج باشد و مجال را برای طرح مسائل حقوقی و قانونی بگستراند. در این خوانش جدید جامعه نگر و در تقسیم بندی بدیعی که ارائه شده است همه مباحث مانند الفاظ، حالات مجتهد مانند اطمینان، قطع و شک و همچنین بحث تعارض در نسبتشان با قانون سنجیده شده و هر کدام در جای خود واقع شده‌اند. بازسازی ساختار

دانش اصول بر اساس اعتبار قانونی می‌تواند به فهم روشمند و منطقی فقهات کمک شایانی نماید.

یادداشت‌ها

۱. برای توضیحات بیشتر ن.ک: مهری، سید مرتضی، الاستصحاب (تقریرات خارج اصول آیت‌الله سیستانی)، موجود در پایگاه: <http://mohri.net/moallafat/feqh/view/>.
۲. بر پایه روش مطالعات میان‌رشته‌ای، با توجه به دیدگاه جان سرل می‌توان گفت اعتبار قانونی دارای حیثیت التفاتی است که به ساخت «واقعیت اجتماعی» می‌انجامد. در دیدگاه سرل، واقعیت اجتماعی به کارکرد وابسته است و اساساً واقعیت اجتماعی به واسطه کارکرد آن است؛ واقعیت‌های اجتماعی، هویت‌هایی هستند که کارکردی به صورت جمعی بر آن‌ها تحمیل شده است (اولیایی، ۱۳۸۹، صص. ۴۰ و ۶۶). اعتبار قانونی نیز کارکردگرا است و بر اساس هویت جمعی شکل می‌گیرد. می‌توان در پژوهشی، به مقایسه و تطبیق نظریه اعتبار قانونی با نظریه جان سرل در واقعیت اجتماعی پرداخت.
۳. برای مشاهده برخی نمونه‌ها و آثار آن در علم اصول ن.ک: کاظمی خراسانی، بی‌تا، ج ۱، ص. ۱۵۹.
۴. برای مثال صحیح زراره از امام صادق(ع): «فرض الله الصلاة و سن رسول الله عشرة اوجه...» (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص. ۲۷۲).
۵. برای مشاهده نمونه‌های بیشتر ن.ک: صدر، ۱۴۰۵، ج ۱، ص. ۱۱۰.
۶. برای مشاهده نظراتی که درباره اعتبار احکام وضعی وجود دارد ن.ک: تونی، ۱۴۱۵، صص. ۲۰۰-۲۰۳؛ مظفر، ۱۳۸۰، صص. ۴۰۵-۴۰۶؛ آخوند خراسانی، ۱۴۳۱، صص. ۴۰۰-۴۰۴.
۷. استاد صادق لاریجانی در ساختار پیشنهادی خود برای علم اصول از نظریه اعتبار قانونی در ساختار اعتبارمحور تبعیت کرده است. وی در کتاب خویش در بخش «پیش‌گامان تحول در تدوین علم اصول» می‌نویسد: «آیت‌الله سیستانی نیز تبویب جدیدی در الرافد پیشنهاد کرده که شایان توجه است و در طرح پیشنهادی این‌جانب (در باب تبویب علم اصول و نه فلسفه

اصول) تا حدی از آن استفاده شده است» (آملی لاریجانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۹). وی در بخش «چارچوب علم اصول» نیز می‌نویسد: «در طرح پیشنهادی ما، حکم، محور همه مباحث قرار می‌گیرد. برجسته کردن حکم در علم اصول بسیار مفید و ثمربخش است؛ هرچند تنظیم علم اصول بر این محور، چندان استدلال نمی‌پذیرد و برهانی نیست، بلکه بیشتر ذوقی است. در هر صورت، کمی عجیب می‌نماید که مبحث حکم به صورت مستقل در علم اصول مطرح نمی‌شود، با آنکه ابواب مهمی از علم اصول مرتبط با حکم است» (آملی لاریجانی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۹).

۸. این ده اشکال به زبان عربی و در قالب نامه‌ای علمی توسط جناب استاد علی‌اکبر رشاد خطاب به آیت‌الله سیستانی نوشته شده و به نجف ارسال گردیده است. این نامه علمی توسط این استاد گران‌قدر منحصراً در اختیار نویسنده قرار گرفته است که با تصرفات اندکی تمام این ده اشکال برای اولین بار نقل می‌شود.

۹. این اشکال بدین ترتیب است: «اقول: اذا كان موضوع علم الاصول هو الحجّة في الفقه كما ذكره «دام ظلّه» فلا بد أن يكون البحث في علم الاصول عن شؤونها وعوارضها لا عن عوارض الحكم الشرعي، وما ذكره من أنه يبحث في علم الاصول عن المبادئ التصديقية لعلم الفقه، ففيه أن المبادئ التصديقيه لعلم الفقه ان كان بمعنى ما يثبت وجود موضوع علم الفقه او موضوعات مسائله فمن الواضح أنه ليس علم الاصول بالنسبة الى علم الفقه من هذا القبيل، وان اريد منها القواعد التي تقع في طريق اثبات محمولات مسائل علم الفقه اي الاحكام الشرعية لموضوعاتها كما هو الصحيح فلا بد ان يكون البحث في علم الاصول عن شؤون تلك القواعد وعوارضها لاشؤون الحكم الشرعي وعوارضه. وكيف كان فحيث ان البحث عما هو الانسب من هذه المناهج ليس مهماً اذ لا يترتب عليه ثمره عملية، فالاولى الصفح عنها ومتابعة منهج المشهور» (شهیدی پور، بی تا، ج ۱، ص ۸۱).

کتابنامه

- ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد (بی تا). *النهاية في غريب الحديث و الاثر*. قم: اسماعیلیان.
ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار الفکر.
احسائی، ابن ابی جمهور (۱۴۰۵ق). *عوالی الاکلی*. قم: دار السید الشهداء (ع).

- اصفهانى، محمدحسين (۱۳۷۴). *نهایه الدرايه*. قم: سید الشهداء(ع).
- انصارى، مرتضى (۱۴۱۶ق). *فرائد الاصول*. قم: موسسه النشر الاسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم.
- اوليايى، منصوره (۱۳۸۹). *واقعيت اجتماعى و اعتباريات*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامى.
- آخوند خراسانى، محمد كاظم (۱۴۰۹ق). *كفايه الاصول*. قم: مؤسسه آل البيت(ع).
- آملی لاریجانی، صادق (۱۳۹۳). *فلسفه علم اصول*. قم: مدرسه علمیه ولی عصر(عج).
- آملی لاریجانی، صادق (بی تا). *جزوات دروس خارج اصول فقه؛ مباحث اعتباريات*. بی جا: بی - نا.
- آملی، محمدتقی (۱۴۱۳ق). *کتاب المکاسب و البیع (تقریر دروس محمدحسین نائینی)*. قم: دفتر انتشارات اسلامى.
- بحرالعلوم، سید محمد (۱۴۰۳ق). *بلغه الفقيه*. تهران: انتشارات مکتبه الصادق.
- بخوردی، سید محمد (۱۳۷۹). *قواعد فقهیه*. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - موسسه چاپ و نشر عروج.
- بهسودى، محمد سرور (۱۴۲۲ق). *مصباح الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت الله سید ابوالقاسم خویى)*. قم: مکتبه الداوری.
- بیهقی، احمد بن حسین (۱۴۰۶ق). *السنن الکبرى*. بیروت: دارالمعرفه.
- تونى، عبدالله بن محمد (۱۴۱۵ق). *الوافیه فی الاصول*. قم: مجمع الفكر الاسلامى.
- جوهرى، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه*. بیروت: دار العلم للملايين.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *تفصیل وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه*. قم: مؤسسه آل البيت(ع).
- خویى، ابوالقاسم (۱۳۵۲). *اجود التقریرات (تقریرات خارج اصول فقه آیت الله محمدحسین نائینی)*. قم: العرفان.
- راغب اصفهانى، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ القرآن*. سوریه: دارالعلم.

ربانی، سید محمدعلی (۱۴۳۶ق). الاستصحاب. نسخه اولیه محدودۀ التداول. بی‌جا: بی‌نا.
 ریاض، امجد؛ و یوسف، نزار (۱۴۳۱ق). مبانی الاصول (تقریرات خارج اصول حجت الاسلام و
 المسلمین سید محمدباقر سیستانی). بی‌جا: نسخه اولیه محدودۀ التداول.
 سبحانی، جعفر (۱۴۲۳ق). تهذیب الاصول (تقریرات درس خارج اصول امام خمینی). تهران:
 مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 شهیدی‌پور، محمدتقی (بی‌تا). ابحاث اصولیه مباحث الالفاظ. بی‌جا: بی‌نا.
 صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۸ق). دروس فی علم الاصول. قم: مجمع الشهدا الصدر.
 طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۲). رسائل سبعة. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
 طباطبایی، محمدحسین (۱۳۶۴). اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران: صدرا.
 طباطبایی، محمدحسین (بی‌تا). حاشیه الكفایة. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
 طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). تهذیب الاحکام. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
 فیومی، احمد بن محمد (بی‌تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی. قم: دارالرضی.
 قطیفی، سید منیر الدین (۱۴۱۴ق). الرافد فی علم الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت‌الله
 سیستانی). قم: بی‌جا.
 کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹). اصول الکافی. تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامی.
 کاظمی خراسانی، محمدعلی (۱۳۷۶). فوائد الاصول (تقریرات درس خارج اصول آیت‌الله
 محمدحسین نائینی). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
 مظفر، محمدرضا (۱۳۷۳). اصول الفقه. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
 واسطی زبیدی، محب الدین (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دارالفکر،
 بیروت.

<http://taghdirat.net>

<http://mohri.net>